روزنامه شرق

پنجشنبه ۱۳ بهمن ۱۳۹۰ • ۹ ربیع الاول ۱۴۳۳ • ۲ فوریه ۲۰۱۲ • سال نهم • شماره پیاپی ۱۴۵۵ • شماره ۵۳۱ دوره جدید • ۱۲صفحه+۳۲صفحه ضمیمه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۲-۸۸۶۵۴۳۹۱ نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵

امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۸ اذان مغرب ۱۷:۵۱ اذان صبح فردا ۵:۳۸ طلوع آفتاب ۷:۰۳

«شون پن» سفیر کشور هاییتی شد

ایسنا: «شون پن» بازیگر و کارگردان صاحب‌نام هالیوودی سه‌شنبه گذشته در مراسمی با حضور «میشل مارتلی»، رییس‌جمهور هاییتی به عنوان سفیر این کشور معرفی شد. «شون پن» به واسطه فعالیت‌های انسان‌دوستانه پس از زلزله سال ۲۰۱۰ در هاییتی، از سوی دولت این کشور برای این مقام انتخاب شد. سازمان کمک به مردم هاییتی چند ماه پس از زلزله ۱۲ ژانویه ۲۰۱۰ توسط «شون پن» و با هدف جلب کمک‌های جهانی برای مردم هاییتی راه‌اندازی شد. «مارتلی» اعلام کرد از این پس وی را نه با نام واقعی‌اش، بلکه به نام سفیر صدا خواهند کرد.

سفرنامه آبراهام

لنگ و کیسه!؟

پیمان مقدم

■ «ابراهیم رودریگز» ملقب به «آبراهام» تبعه ونزوئلاست! که والدین ایرانی! داشته. او سال‌ها زیر سایه تبلیغات سنگین ضدایرانی در آمریکا! تحصیل کرده اما براساس آنچه شنیده و خوانده همیشه در آرزوی بازگشت به وطن و دیدار خانه اجدادی بوده. یادداشت‌هایی که می‌خوانید روایت اوست از سفرش به ایران و آنچه به چشم می‌بیند...

■■■

میهمانی به افتخار حضور من در میهن در حال آغاز شدن است. فکر کنم به اندازه چند جشن میوه و سوروسات فراهم شده و غذا در حال طبخ است. عموجان کلی هم جنس اضافه خرید و به انبار فرستاد. از وقتی بازگشته‌ایم فاکتورهای خرید را بررسی می‌کند و غر می‌زند... «پدرمان درآمد بس که همه چیز هر روز گران می‌شود. آخه مردم دیگه چی باید بخورن؟ باد هوا؟» عجب! به اندازه چند ماه آذوقه از چند نقطه شهر خریدیم ولی باز هم نق زدن پابرجاست. «اگر خدای نکرده باز کوپن و کوپن‌بازی راه افتاد چه کار باید کرد.» احتمالا می‌خواهند ذهن ما را آماده کنند!» در میهن چیزهای عجیبی می‌شنوم. «آنقدر سوادداری که به اینترنت سربزنی. برو ببین دلار چی میگه. ببین سکه چی میگه.» چی میگه؟ سکه که خوردنی و پوشیدنی نیست. حالا گران شود چند وقتی. سکه مگر مصرف حیاتی دارد. تازه در ونزوئلا که بودم همه می‌گفتند ایران بی‌نیاز از دنیای خارج است از بس که خودکفاست و شکوفا. مگر به همین سادگی دلار می‌تواند در یک اقتصاد پویا، اختلال ایجاد کند. «ساده‌ای بچه‌جان! دو روز تعطیل بود، دلار همین‌طور رفت و رسید به بالای دو هزار تومان. هنوز دلار گران نشده بهای شیر هم بالا کشید؛ همین شیر پاکتی ناقابل. اصلا اگر مهم نبود برای چه در مجلس جلسه بررسی گذاشتند؟» همان جلسه‌ای که نه وزیر اقتصاد در آن حاضر شد و نه رییس بانک مرکزی؟ می‌بینید؟ آنقدر مهم نبوده که حتی در جلسه‌اش شرکت کنند. «حالا مانده از مناقشات سردربیاوری. چند سال تمام کارشناس‌های اقتصادی می‌گفتند که بابا این سود بانکی را با تورم هماهنگ کنید. نبرید بالا بحران سرمایه‌های سرگردان درست می‌شود؛ از آنها اصرار بود و از ایشان انکار. دلار که پیچید به بازی فوری سود بانکی برگشت سرجایش.» حق عموجان را خورده‌اند. آگاتاکریستی و ذبیح‌الله منصوری در مقابل ذهن خلاق و داستان‌سرای او باید لنگ پهن کنند. «راستی حواست باشد اگر حامی کیسه‌کش‌ها هستی فردا در این خانه نباش. برو یه سری به عمه خانم بزن ثواب دارد.» من که چیزی نفهمیدم. لنگ و کیسه چی هست اصلا؟ ربطی به سکه و دلار دارند؟ تا به حال چند دست لباس برای میهمانی پوشیده‌ام و همه وتو شده. چقدر آداب ضیافت در ایران پیچیده است. عموجان کلی نصیحت کرد که در جمع اقوام درباره کار و زندگی‌ام خالی‌بندی کنم. «اگر پیتزا پخش می‌کنی یا دربان هتل هستی خاک بر سرت ولی مبادا حرفی بزنی. الان تمام‌شان می‌آیند که از حال‌وروز تو و سرنوشت پدر و مادرت خبردار شوند. اصلا بگو خانه‌ات با چاوز چند کاشی فاصله دارد!» نخیر؛ من به هیچ‌وجه چیزی خلاف واقع نخواهم گفت. «خب به جهنم. حداقل لبخند بزن و تمام حقیقت را نگو. آخر مگر می‌شود آدم لیسانس علوم انسانی باشد و در شرکت بسته‌بندی کار کند. اینجا حداقل فارغ‌التحصیلان علوم انسانی بیکار هستند!؟» میهمان‌ها می‌رسند و من کاملا در محور توجهات هستم البته در کنار سکه و دلار. همه می‌پرسند: «فکر می‌کنید چقدر دیگرگران می‌شود؟» انگار من بانک مرکزی هستم یا صرافی دارم. آقای محترمی می‌گوید قصد دارد خانه‌اش را تبدیل کند به دلار اگر خانم‌اش بگذارد. خانم محترمش هم می‌گوید که همان ماشین نازنین را در گلدکوئیست به باد داد کافی است. «راستی آقای آبراهام شما ازدواج کرده‌اید؟»...

ادامه دارد

برش از اخبار

حراج تابلوی «رستوران‌دار» فروید در لندن

■ تابلوی نقاشی که «لوسین فروید» ـ هنرمند معروف و نوه زیگموند فروید- از مالک رستورانی که همیشه با «فرانسیس بیکن» در آنجا غذا می‌خورد کشید، به قیمت پیشنهادی یک‌میلیون‌و ۵۰۰هزار تا دو میلیون پوند به حراج می‌رود. به گزارش گاردین، این تابلو چهره «برنارد والش»، مالک رستوران را به تصویر کشیده است. دوستی «والش» با «فروید» و «بیکن»، انگیزه اصلی این هنرمند سرشناس برای خلق این اثر بوده است. این تابلو که روز ۱۵ فوریه (۲۶ بهمن) در لندن به حراج گذاشته می‌شود، در سال ۱۹۵۵ توسط «فروید» خلق شده است.

برداشت آخر

سینما رامسر و جان فورد

امیر حاج‌رضایی

ازسال‌های جوانی تاکنون یک تریلوژی یا سه‌گانه داشتم که با وجود تفاوت‌هایشان از نگاه من وجه مشترکی داشتند که عمیقا وابسته آن شدم. آن سه‌گانه عبارت بود از سینما، ادبیات و فوتبال.

من می‌پندارم سه حوزه در جست‌وجوی حقیقت هستند؛ حقیقتی دوردست که هر یک با زبان خاص خویش می‌کوشند به اشکال مختلف آن را در نمایی نزدیک به ما بنمایانند.

زمانی که مطلب «کامو» را که در ارتباط با حوزه‌های مختلف اجتماعی و تاثیرات‌شان بر زندگی‌اش خواندم که نوشته بود: «دانشکده‌های من، صحنه‌های تئاتر و زمین‌های فوتبال بودند»، به این دیدگاه باور بیشتری پیدا کردم و به طور کلی معتقدم هر سه حوزه تلاش می‌کنند رابطه بین ما و زندگی باشند و امروز به مناسبت سالروز تولد «جان فورد» که نماد ژانر وسترن در سینماست، این چند خط را می‌نویسم و همین ابتدا بگویم من فقط دوستدار سینما هستم و با همه عشقم به آن، از درک و تحلیل آن فاصله دارم. این نوشته برای من که همیشه حسرت‌خوار گذشته بوده‌ام، حالتی نوستالژیک دارد و بس. سال‌هاست که سینما و آن دو عرصه دیگر پناهگاه و مامن من هستند. همان طوری که «میلان کوندرا» در کتاب «هویت» خود نوشت: «انسان معاصر تنها و بی‌پناه است و برای برون‌رفت از این ورطه به عشق نیاز دارد.» من هم با پناه بردن به سه‌گانه‌ای که به آن اشاره کردم با این تنهایی مبارزه می‌کنم اما «جان فورد» با آن چشم‌بندی که روی یکی از چشم‌هایش قرار داشت و شبیه «مارشال» فیلم «شهامت واقعی» که با نام «جوانمرد» و با بازی «جان وین» در ایران به نمایش درآمد، شده بود و برای من بسیار خاطره‌انگیز است. باید اضافه کنم «جان وین» اسکار همین فیلم را گرفت و در سال گذشته هم شاهد ورسیون جدیدی از این فیلم به کارگردانی «برادران کوئن» بودیم، این بار با بازی «جف بریجز» در نقش «مارشال».

اولین فیلمی که از «جان فورد» دیدم «جویندگان» بود که در ایران با نام «در جست‌وجوی خواهر» اکران شد. «فورد» را نمی‌شناختم اما به صورت غریزی احساس می‌کردم این یک وسترن معمولی نیست. یک چیزهایی دارد که آن را بدون آنکه بفهمم، دوست دارم. یادم می‌آید این فیلم را در «سینما رامسر» در خیابان ری که بعدها نام «دروازه طلایی» گرفت که حالا فکر می‌کنم تعطیل شده باشد، دیدم؛ سینمای خاطره‌انگیزی که فیلم‌های اکران دوم را نمایش می‌داد.

بعدها «مرد آرام» و «خوشه‌های خشم» را هم از او دیدم. فیلم «جویندگان» جان فورد را در کنار وسترن‌هایی مثل «ریوبراوو»ی هاوارد هاکس، «جانی گیتار» اثر نیکلاس ری، «ماجرای نیم‌روز» اثر فرد زینمان، «شین» به کارگردانی جورج استیونتس، «این گروه خشن» اثر سام پکینپا خیلی دوست دارم. این مطلب می‌توانست با قلم یک صاحب‌نظر سینمایی نوشته‌ای جامع و تاثیرگذار باشد، اما «جان فورد» باعث شد سال‌ها به عقب بازگردم، از وسترن‌هایی یاد کنم، که با گذشت سال‌های طولانی، هنوز ماندگار هستند. هرگز دوئل پایانی «وراکروز» را با بازی «گری کوپر» و «برد لنکستر» فراموش نمی‌کنم و زمانی که «برد لنکستر» به زمین افتاد، اشک در چشمانم حلقه زد. درست مثل احساسی که به دنبال مرگ «پل نیومن» در پایان «تیرانداز چپ‌دست» به من دست داد.

سینمایی‌ها اشاراتی به لانگ‌شات‌های «فورد» داشتند؛ نماهای دوری از خاطرات گذشته ما که حالا خیلی دورتر شده‌اند.

تولدی دیگر

جویس؛ تایید شکوهمند زندگی

احمد گلشیری

جیمز جویس، به گفته منتقدان، تنها با نوشتن یک مجموعه داستان و دو رمان «اولیس» و «بیداری فینیگان» مرزهای آگاهی انسان را وسعت بخشیده است. او در دوران جوانی دریافت که آدم‌های زادگاهش، دابلین، گرفتار نوعی فلج شده‌اند که او آن را «فلج روحی» می‌نامید و معتقد بود که در چنین جوامعی رشد آزادانه روح و هنر هنرمند متوقف می‌ماند و از این رو که سرانجام روزی از دابلین گریخت و خود را به پاریس رساند. مجموعه داستان «دابلینی‌ها» که اولین اثر جدی اوست، شرح دلزدگی‌های اوست از محیط زندگی در دابلین.

جویس پس از آن، نوشتن رمان «اولیس» را که منتقدان آن را بزرگ‌ترین رمان قرن بیستم خوانده‌اند، آغاز کرد. جویس از دوران نوجوانی شیفته «اودیسه» اثر حماسی بزرگ «هومر» بود؛ از این رو نام لاتین این قهرمان یعنی «اولیس» را بر رمان خود گذاشت. جویس برای ساختن رمان بزرگ «اولیس» به دنبال ستونی بود تا تندیس انسان خود را بر آن بنا نهد و سرانجام آن را در تصویر قهرمان «هومر» یا قهرمانی که در کتاب «اودیسه» در شهر «تروا»، دیگر جنگجو نیست بلکه انسانی است حادثه‌جو، شوهر، عاشق، مبتکر، گاه شتابزده و برخوردار از ده‌ها صفت دیگر که در انسان معاصر به آسانی قابل تشخیص است. سراسر رمان «اولیس» شرح ۲۰ ساعت از زندگی قهرمان آن است. به هرحال، به دنبال چاپ «اولیس» در پاریس، سفارش از سوی بسیاری از کتابفروشی‌ها و شرکت‌های پخش کتاب سرازیر شد.

گفته‌اند مردان بزرگ دشواری‌های بزرگ دارند، جیمز جویس نیز از این قاعده مستثنی نیست. یکی از دشواری‌های بزرگ جویس، بیماری دخترش «لوسیا» بود. بیماری «لوسیا» در دوم فوریه سال ۱۹۳۲ خود را به صورت حاد و انکارناپذیر نشان داد. «لوسیا» در این روز با پرتاب یک صندلی به جانب مادرش، پنجاهمین سالگرد تولد جیمز جویس را بر او تلخ کرد. بیماری روانی «لوسیا» که سرانجام نیز کارش به دیوانگی کشید تا پایان عمر نگرانی و رنج مدام جیمز جویس را دنبال داشت.

جیمز جویس باوجود همه دشواری‌ها از هنرش غافل نبود. او رمان بزرگ دیگرش «بیداری فینیگان» را که در ۱۹۲۲ آغاز شده بود، ادامه داد. جویس با نوشتن «اولیس» در واقع، داستان روز زندگی قهرمانش را به نگارش در می‌آورد اما با نوشتن «بیداری فینیگان» داستان شب زندگی او را گزارش می‌کند.

گفته می‌شود فصل «آنا لیویا پلورابل» از رمان «بیداری فینیگان» زیباترین و مشهورترین بخش این رمان است. در این فصل دو زن رختشوی در ساحل رودخانه مشغول شستن رخت و لیچارگویی در پشت سر زنی به نام «آنا لیویا پلورابل» و شوهر او هستند که از میان شهر می‌گذرد. همچنان که این دو زن به گذشته فرو می‌روند و از رسوایی‌ها می‌گویند، گزارشی نیز از جریان رودخانه که رودخانه زندگی است، به دست داده می‌شود. با تلنبار شدن رسوایی‌ها، مسوولیت‌ها و خرت‌وپرت‌های «آنا» رودخانه نیز از قایق و آت‌وآشغال انباشته می‌شود تا اینکه رودخانه آکنده از گند و کثافت و غم و غصه‌های زندگی در دلتای خود گسترش می‌یابد و سپس به دریا می‌ریزد.

در این فصل جمله‌ها ابتدا روشن است، گفت‌وگوی دو زن به وضوح شنیده می‌شود تا اینکه رفته‌رفته شفافیت خود را از دست می‌دهد و پچ‌پچ‌گونه و نامفهوم می‌شود. درواقع زمزمه‌های رود، پیچیدن باد در برگ‌ها و صدای غلتیدن امواج بر یکدیگر صحبت‌های دو زن را نامفهوم کرده است. رفته‌رفته با پایان‌یافتن روز و تاریک‌شدن هوا، صدای دو زن نیز فروکش می‌کند. با رسیدن شب، یکی از دو زن به تخته‌سنگ تبدیل می‌شود و دیگری به درخت نارون. آیا به راستی دو زن به تخته‌سنگ و درخت تبدیل شده‌اند یا از فرط خستگی بی‌حرکت شده‌اند و به صورت تخته سنگ و درخت درآمده‌اند؟ هرچه هست، باید دمی آرمید. چون فردا، روز دیگری آغاز می‌شود و دو زن رختشوی رخت‌های دیگری برای شستن دارند و لیچارها دارند تا پشت‌سر «آنا لیویا پلورابل» ببافند و نکته‌های دیگری از زندگی را برای هم افشا کنند.

جیمز جویس در «بیداری فینیگان» که آخرین اثر اوست در تقابل با توهمات کاتولیسیسم ایرلندی، که زندگی را نفی می‌کند به تایید شکوهمند زندگی دست می‌زند.

کارتون‌خواب

کیوان زرگری

cartoononline.persianblog.ir

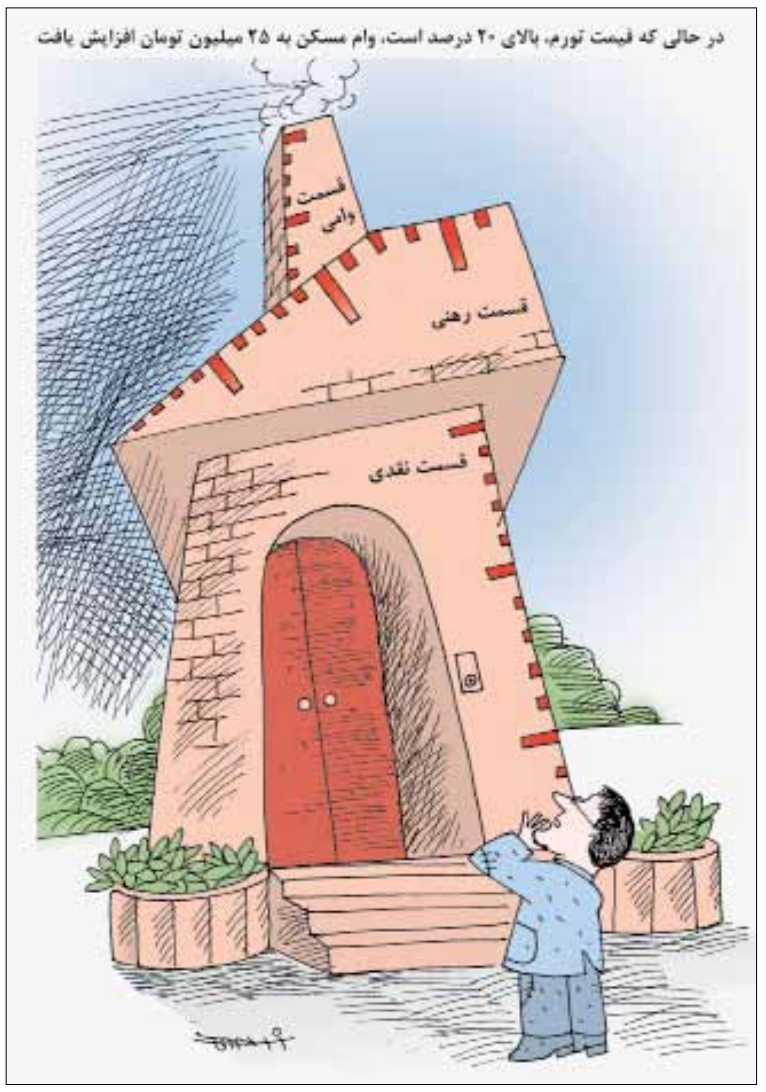

فراسو

سرود شهروندان

محمود اشرفی

■ آدم‌ها گاهی شادمانه می‌خوانند و زمانی سرودها غمگینانه است. اما برخی آوازها از روی هراس است و شاید پررمز و رازترین سرودها ریشه در ترس دارد. مردم گاهی تنها و گاهی به همراه هم نغمه‌سرایی می‌کنند. گذشته و روبه‌رو پر از سرودهای درهم‌تنیده است.

دوران «جنگ سرد» هنگامه آوازهای غمگین و هراسان شهروندان سیاره در شرق و غرب بود. وقتی آن دیوار سرد و خاکستری در روزهای بارانی نوامبر ۸۹ فروریخت و اتحاد شوروی فروپاشید، سرودها شادمانه شد. اما این دیری نپایید. ایالات متحده آمریکا که در دوران «جنگ سرد» سرودهای مخالفت با جنگ ویتنام را با چوب دستی منافع حیاتی آمریکا خاموش می‌کرد، در روزگار پس از آن نیز هیچ‌گاه نغمه‌های مخالف با ماجراجویی‌های خود را تاب نیاورد. آمریکا همواره این پندار را رواج می‌دهد که این سرزمین مهد آوازهای جاز، پاپ، راک، بلوز و... است. اما این کشور با آوازهایی که ریشه در گرایش‌های صلح‌جویانه دارد، سر آشتی ندارد. در آن سو بازماندگان بلوک شرق نیز تمایلات مردم برایشان خوشایند نیست. روس‌ها آوازه‌خوانی در اوستیای شمالی که در قلمرو آنهاست، به‌ویژه هم‌سرایی با ساکنان اوستیای جنوبی گرجستان را هرگز دوست نداشته‌اند.

دولت‌های ملی باید بگذارند مردم آواز بخوانند. آوازهای غمگین عاشقانه پر از رمز و رازهای سیاسی است. هرچند این آواها از تورم رکودی ریشه نمی‌گیرد اما سیاستمداران بیگانه با عشق می‌توانند از میان آنها واقعیت‌های عددی بسیاری را آشکار کنند.

باید گذاشت مردم آواز بخوانند و این به تنهایی کافی نیست. باید به آوازها و سرودها به دقت گوش فراداد زیرا زمانی آوازهای غمگین و شادمانه درهم‌تنیده و نغمه‌های هراس آنها را به ژرفنا می‌برد و آن هنگام جدانگری و ادراک سرودها کاری دشوار خواهد بود.

برنامه نمایشی فیلم سینمایی

بوسیدن روی ماه

در سی امین جشنواره فیلم فجر

	پنج‌شنبه ۹۰/۱۱/۱۳	جمعه ۹۰/۱۱/۱۴	دوشنبه ۹۰/۱۱/۱۷	سه‌شنبه ۹۰/۱۱/۱۸	چهارشنبه ۹۰/۱۱/۱۹	پنج‌شنبه ۹۰/۱۱/۲۰	جمعه ۹۰/۱۱/۲۱	شنبه ۹۰/۱۱/۲۳
سانس یک		پردیس ملت			سینما بهمن ۲	سینما فرهنگ۲	سینما شهرفرنگ	
سانس دو	پردیس ملت			سینما مقدنا	سینما شهرهفتم	سینما شهر هنر		سینما پردیس زندگی
سانس سه				سینما استقلال		سینما آزادی		اربکه ایرانیان پردیس ملت
سانس چهار		سینما فرهنگ ۱ سینما شهر قصه سینما فلسطین	سینما جوان		سینما بهمن پردیس کیان			پردیس زندگی
سانس پنج	پردیس ملت		سینما فرهنگ ۱	سینما شکوفه	سینما بهمن ۱	سینما شهر هنر	سینما فرهنگ۲	

فیلم دیگری از سازندگان طلا و مس

boosidaneroyemah.com

همراه با بهار ۹۱